

فرستاده ای مهربان

عوامل و پیامدهای بعثت پیامبر خدا(ص)



دکتر هادی رستگار مقدم پژوهشگر و مدرس

بعثت پیامبر خدا حضرت محمد(ص) در سن چهل سالگی اتفاق افتاد و این یعنی از ابتدای کودکی تا چهل سالگی پیامبر خدا(ص) وظیفه پیامبری را ظاهر نساخته بودند. اگرچه آن حضرت از همان اوان کودکی پیامبر(ص) بودند. این ادعا را می توان باتوجه به آیه شریفه درباره حضرت عیسی(ع) که طفلی شیرخوار بودند و ناگهان به سخن آمدند. استدلال کرد. در آن آیه کریمه آمده است که آن حضرت لب به سخن گشودند و بر پیامبری خود دلیل آورده و می فرمایند: «من بنده خدا هستم که خدای تعالی مرا کتاب داده و مرا نیز پیامبر قرار داده است و تا مادامی که زنده هستم به نماز و زکات سفارش فرموده است.» (مریم/۳۴) در این آیه کریمه الهی می فرمایند: «جَعَلْنِي نَبِيًّا» نفرموندند: «بیجعلنی نبیاً. یعنی مرا هم اکنون نبی قرار داده است. نه اینکه مرا نبی قرار می دهد. پس زمانی که حضرت عیسی(ع) در هنگام تولد، خداوند متعال ایشان را نبی قرار داده است. آیا دور از انتظار است که پیامبر خدا(ص) نیز همان دوران کودکی نبی نباشند؟! درحالی که در هنگام تولد رسول خدا(ص) آیات زیادی و معجزاتی به وقوع پیوسته است. این آیات برای ظهور پیامبران است. آری، البته تا سن چهل سالگی ظهور پیامبری برای رسول خدا(ص) به تأخیر افتاده بود که این سنت الهی برای تمام پیامبرانش بوده است که هر پیامبری مدتی در میان قوم خودش بدون نشانه های پیامبری و بدون ظهور فرمان الهی زندگی می کرد. سپس خداوند فرمان ظاهر ساختن امر پیامبری شان برای ادای وظیفه الهی و هدایت امت را صادر می کرد. مبعوث شدن پیامبر اسلام در سن چهل سالگی اتفاق افتاد و سیزده سال در مکه به اجرای فرامین الهی پرداختند که در سه سال از آن دوران امر پیامبری را مخفی نگاهداشتند، یعنی پیامبر خدا(ص) زمان ظاهر ساختن بعثتشان را در چهل و سه سالگی همگانی کردند. و ۱۰ سال نیز در مدینه هدایت امت و وظایف پیامبری را اجرا فرمودند. امیرالمؤمنان راز بعثت پیامبران را چنین بازگو کرده و می فرمایند: «خدای تعالی از فرزندان [آدم] پیامبرانی را برگزید در حالتی که با ابلاغ وحی، عهد و پیمان از ایشان و نیز رساندن رسالت امانت از آن ها را اخذ کرد. در هنگامه ای که بیشتر خلائق پیمان خدا را که به سوی ایشان آمده بود، تبدیل و دگرگون کردند. در نتیجه نسبت به حق خدای تعالی جاهل و نادان شدند و شریک و نظیر برای خداوند درنظر گرفتند. بنابراین شیاطین شناخت و معرفت به خدای تعالی را از آن مردم مانع شدند (و اجازه ندادند آن ها به شناخت و معرفت حق تعالی روی آورند). همچنین ایشان را از پرستش خدای تعالی بریدند. در این موقع بود که خدای تعالی در میان ایشان پیامبرانی را مبعوث کرده و برانگیخت و پیامبران خود را پیوسته و پی درپی به سوی ایشان فرستاد تا از ایشان عهد فطرت و پیمان خلقت خود را که به خاطر آن خلق شده بودند و آن عبارت بود از توحید و معرفت، طلب کنند. همچنین تا اینکه نعمت های فراموش شده او را یادآوری کنند و با تبلیغ و رساندن احکام، با ایشان اتمام حجت کنند و نیز آنچه در باطن ذات عقل هایشان دفن کردند(یعنی از عقل هایشان برای تغفل کردن بهره ای نمی برند) و از خرائن فهم هایشان برای تفهیم و تفهم برانگیزانند. (نهج البلاغه خطبه اول)

بنابراین بعثت پیامبر اکرم(ص) دارای فواید بسیار بوده است که خداوند موارد مهم آن را برای انسان ها برمی شمارد. مهم ترین آن ها عبارت است از اینکه خدای تعالی می فرماید: در میان مردمان اقی (ناآگاه) رسولی را مبعوث گردانیده است که اول. آیات خدای را برای ایشان بازخوانی کند،

دوم. آنان را از هر زشتی و ناپاکی و آلودگی های ظاهری و باطنی پاک گرداند،

سوم. کتاب و حکمت را به ایشان بیاموزاند. (جمعة/۲).

از فواید دیگر بعثت و فرستادن پیامبر عبارت از آن است که پیامبر اکرم(ص) را متخلّق به اخلاق الهی که خُلق عظیم است(قلم/۴)، گردانیده تا در نتیجه اخلاق الهی در میان مردمان ریشه بدواند. یعنی وجود مطهر ایشان به گونه ای خلق شده است که مزین به اخلاق الهی هستند. این امر موجب شده که خدای تعالی امر دینش را به پیامبرش واگذار کرده است. (بصائر الدرجات/ج ۱ ص ۲۷۹) چنان که خداوند در آیه شریفه الهی فرموده است: آنچه رسول برای شما آورده است، بپذیرید و آنچه از آن شما را نهی کرده است، وانهیید. (حشر/۷).

و نیز از فواید بعثت پیامبر(ص) عبارت از آن است که وجودش موجب رحمت برای تمام عالمیان است. (انبیاء/۷۰) به طوری که وجود آن حضرت مادامی که در میان مردمان باشد، به آن ها هرگز عذاب الهی نخواهد رسید(انفال/۳۳).

بپرس

و بدان

حکم سقط جنین



در این ستون به پرسش های شمارد باره حکم مسائل مختلف از نظر شرعی پاسخ خواهیم داد. شما مخاطبان گرامی می توانید با ارسال پیامک پرسش های خود را به شماره ۳۰۰۷۲۸۹ با ما در میان بگذارید.

● **همسر سه ماهه باردار است و دکترها بعد از آزمایش های متعدد به این نتیجه رسیدند که جنین ناقص الخلقة است و بعد از تولد تا حدود پنج سال بیشتر عمر نمی کند. آیا اجازه سقط جنین را داریم؟**

● آیتا... العظمی خامنه ای

سقط جنین شرعاً حرام است و صرف ناقص الخلقة بودن مجوز شرعی برای سقط جنین، حتی قبل از دمیده شدن روح نیست، اما اگر نقص خلقت طوری است که نگه داشتن جنین فرزندی با حرج همراه است، سقط جنین قبل از دمیده شدن روح جایز است. ولی بنا بر احتیاط واجب باید دیه آن پرداخت شود.

● آیتا... العظمی مکارم شیرازی

سقط جنین حرام است، ولی هرگاه جنین در مراحل ابتدایی باشد و به صورت انسان کامل درنیامده باشد(قبل از چهارماهگی و دمیده شدن روح) و باقی ماندن جنین در آن حالت و سپس تولد ناقص آن به تصدیق اهل اطلاع متدین باعث عسرو حرج شدید برای پدر و مادر شود، پایان دادن به حاملگی جایز است و احتیاطا باید دیه را بدهند.

● آیتا... العظمی سیستانی

بعد از دمیدن روح حرام است و قبل از آن اگر حفظ جنین برای مادر ضرری یا حرجی باشد، سقط آن مانعی ندارد. تنها بدین بابت که جنین ناقص الخلقة و پس از تولد فقط مدت کوتاهی زنده خواهد بود، مجوز سقط جنین نمی شود. پس مادر نمی تواند اجازه چنین کاری را به پزشکان بدهد و آنان نیز نمی توانند جنین را خارج کنند و دیه برعهده کسی است که عملاً به چنان کاری دست زده است.

● آیتا... العظمی وحید خراسانی

سقط جنین حرام است مگر بارداری برای مادر خطر جانی داشته باشد، البته آن هم باید توسط چند پزشک متخصص تشخیص داده شود. ناقص الخلقة بودن جنین نیز دلیل بر سقط جنین نمی شود.



شهرآرامش
۳شنبه
۲۵ بهمن ۱۴۰۱
۲۳ فروردین ۱۳۸۸

۱۴



طیب دل بیمار ما

چند روایت از پیامبری برای همه زمان ها

گناز حکمت ۱ در سال ۱۴۰۱ همچنان منتظرم که تو مبعوث شوی و ذره ذره وجود گنگ و نادقیق ایمانم را روشن کنی که از دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست. در وصف تو گفته اند که انسانی، انسان کامل، به خود ناقصم نگاه می کنم و از نقطه های تاریک وجودم به سمت روشنائی غیرزمینی تو کشیده می شوم و منتظرم. منتظر نوری که دوباره مبعوث شود. کم کم به روزی که گفته اند وجود مطهر شما، آقای و سرور عالم، در دل کوه، در تنهایی مطلق برهوت وجودهای ایمانی، مبعوث شده ای. نزدیک می شویم. این روز بر ما مبارک، به برکت این روز در ما شمع می روشن کن و به قول رهبریم(مقام معظم رهبری) ما را از «قَوْمٌ مِنْ أَقْنَى يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِ كُمْ فَيُؤْمِنُونَ بِى» قرار بده که تو را ندیده ایم، حظ وجودت را نبرده ایم و نفس حق تو را استشمام نکرده ایم، اما همچنان به ایمانمان امیدواریم.

پیامبر کلمه ها

جبرئیل، خودش اسمش را گفته بود. گفته بود نامش جبرئیل است همان طور که محمد(ص) را پیامبر خدا(ص) نامیده بود. گفته بود پیامبر بخوان. محمد(ص) خواندن نمی دانست، گفته بود نمی توانم، فشار آورده بود، محمد(ص) پرسیده بود چه چیزی را بخوانم؟ جبرئیل گفته بود:

«اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِی خَلَقَ. خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ عَلَقٍ اِقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ یَعْلَمْ،

» (ای رسول گرامی برخیز) قرآن را به نام پروردگارت که آفریننده عالم است بر خلق قرائت کن. آن خدایی که آدمی را از خون بسته (که تحول نطفه است) آفرید. بخوان قرآن را (و بدان که) پروردگار تو کریم ترین کریمان عالم است. آن خدایی که بشر را علم نوشتن به قلم آموخت و به آدم آنچه نمی دانست، به الهام تعلیم داد (که به این نوشتن برای انسان افکار و علوم گذشتگان را محفوظ داشت و نظم معاش و معاد و هر فضل و علم و کمال را منظم و برقرار ساخت.)، جبرئیل رفته بود و محمد(ص) را با کلماتی که بر قلبش حک شده بود تنها گذاشته بود. حالا پیامبر بود، پیامبری برای همه اعصار و زمان ها، با کلماتی که بر لوح دلش نقش بسته بود. از پس کلمات پیامبر(ص) شده بود و باید کلمات خدا را به مردم می رساند.

انسانم آخروست

مسلمان پیامبر ندیده

اسمش زید بن عمرو بود. مدتی بود دیگر هیچ بتی به دلش نمی نشست. هوای دیگری در سرش بود، می دانست پدرانش آیین ابراهیمی داشتند و خداپرست بودند ولی نمی توانست جلو قومش بایستد. راهش را کشید و رفت. از مکه گذشت و به سمت شام حرکت کرد، نزدیکی های دمشق راهبی را دید. آن قدر از بت ها و پرستندگان بت ها بیزار بود که برای یافتن دین خدایش دست به دامن راهب شد. راهب گفت: تو دنبال دینی هستی که همین الان هیچ راهنما و مرشدی برایش نیست ولی خبر خوشم برایت این است که زمان ظهور پیامبری در جزیره العرب رسیده است. پیامبری که به دین ابراهیم(ع) مبعوث می شود. به دیار خودت برگرد که زمانش نزدیک است. زید سرگشته و حیران پیامبری شد که هرگز ندیده بود ولی می دانست همان است که در مقابل بت ها می ایستد و دین ابراهیمی را می آورد. زید در راه رسیدن به مکه برای پیام آور نادیده اش شعرها گفت. زید قبل از رسیدن به مکه کشته شد ولی ایمان به پیامبر را در اشعارش سرود.

فرشته ای نازل شد

خدایچه تلاش می کرد دیگران از حس و حالش متوجه هیجانش نشوند، ولی دویده بود و خودش را به پسر عمویش رسانده بود. ورقه بن نوفل کتاب های آسمانی را خوانده بود و تورات و انجیل را می دانست، از دین و آیین قومش گذشته بود و به دنبال دینی بود که خدایش یکی باشد. حالا دختر عمویش آمده بود و از احوال مردش می گفت. مردی که امین مکه بود، مردی که ورقه در روز خواستگاری از دختر عمویش او را دیده بود و حالا از زبان خدایچه می شنید که فرشته ای بر این مرد نازل شده. کتابی در یک دست و حریری در دست دیگرش بوده. ورقه بن نوفل مطمئن بود که جبرئیل که محمد امین را پیامبر خدا(ص) خطاب کرده همان ناموس اعظم است که به خدمت حضرت موسی(ع) هم رسیده بود. ورقه حاضر بود سوگند یاد کند که پیامبر قومش مبعوث شده است، ورقه با شوق گفته بود: قدوس قدوس....

دختران زنده

حالا مسلمان بود، برای خودش دینی داشت و دین داری اش را دوست داشت ولی هنوز جای زخم گناهان جاهلیت روی تنش می سوخت. پیش پیامبر(ص) رفت و گفت: فقط خدا می داند که چقدر از گناهان دوران جاهلیتم پشیمان و چقدر توبه کرده ام، ولی یکی از این گناه ها دست از سرم برنمی دارم، بی قرارم. پیامبر(ص) خواست تا گناهش را بگوید. گفت: چندین بار دختر دار شدم و هر بار دخترم را زنده به گور کردم، یکی از دفعاتی که دختر دار شدم همسرم با خواهش و التماس خواست دخترم را نگه داریم، من هم به این شرط که دیگران نفهمند ما دختر دار شده ایم قبول کردم و زنده به گورش نکردم. دخترم بزرگ می شد و از همه دختران قبیله زیباتر بود، می ترسیدم باعث ننگم شود، یک روز دخترم را با خودم به صحرا بردم. برایم غذایی را که مادرش گذاشته بود آمده کرد، غرق محبت و مهر دخترانه اش شدم ولی نتوانستم جلو جاهلیتم بایستم و دخترک را به چاه انداختم. تا ساعات ها بعد صدایم می کرد. پیامبر(ص) با چشم هایی خیس از اشک به مرد نگاه کرد و گفت: «قسم به کسی که جانم در دستان اوست، اگر به من اجازه و فرمان داده می شد که حق همه آن کسانی را که در زمان جاهلیت جنایت و تاوان مرتکب شده اند بگیرم، قبل از همه، حق دختر معصوم و بی گناه زنده به چاه انداخته ات را از تو می گرفتم...»

همه جا تاریک بود. ظلمت جهل و خرافات و بی اخلاقی و دروغ همه جا را پر کرده بود. اصلا نوری نبود. آدم ها بیمار بودند، بیماری شان جهالت بود و خودش هم نمی دانستند. محمد(ص) مبعوث شد، حالا رسول بود، رسولی از طرف خدا، از طرف نور. طیب بود اما نه طبیعی که منتظر بیمار ش باشد. علی(ع) می گفتند :طیب دوار بطئه، پزشکی است که با طب خویش پیوسته در گردش است. او با داروهایش بیماران غفلت زده و سرگشته را رسیدگی و درمان می کند. همان هایی که از فروغ حکمت بهره نگرفته و اندیشه خود را به انوار دانش هایی که اعماق جان را روشنی بخشد، تابان و فروزان نکرده اند،.